تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

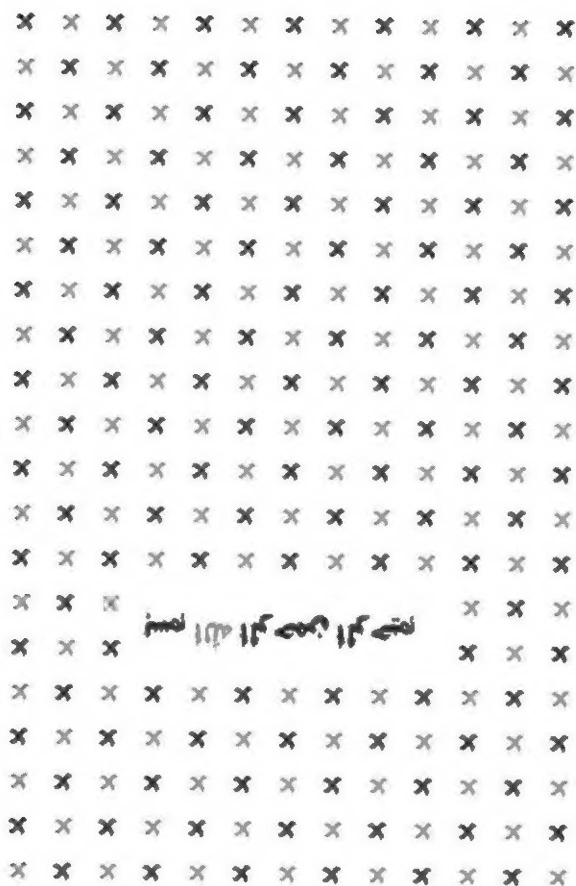
مثل آب خوردن

شیوه‌های خاطره‌نویسی آسان

حمید داودآبادی

WWW.IQRA.AHLAMONTADA.COM
منتدى اقرأ الثقافي





بسم الله الرحمن الرحيم



مثل آب خوردن

شیوه‌های خاطره‌نویسی آسان

حمید داودآبادی



نشر نارگل

سرشناسه: داودآبادی، حمید، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: مثل آب خوردن: شیوه‌های خاطره‌نویسی آسان / حمید داودآبادی
مشخصات نشر: تهران، نشر نارگل، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۶۴ص.
شابک: 978-600-8199-03-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: شیوه‌های خاطره‌نویسی آسان
موضوع: خاطره‌نویسی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۲م۳د/۴۳۹۰PN
رده‌بندی دیویی: ۸۰۸/۸۸۳
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۱۰۶۴۲



مثل آب خوردن

شیوه‌های خاطره‌نویسی آسان

حمید داودآبادی

■ ناشر: نارگل

■ صفحه‌آرایی و طرح جلد: علی‌اصغر بهمن‌نیا

■ نوبت چاپ: یکم؛ تابستان ۱۳۹۵ ■ شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

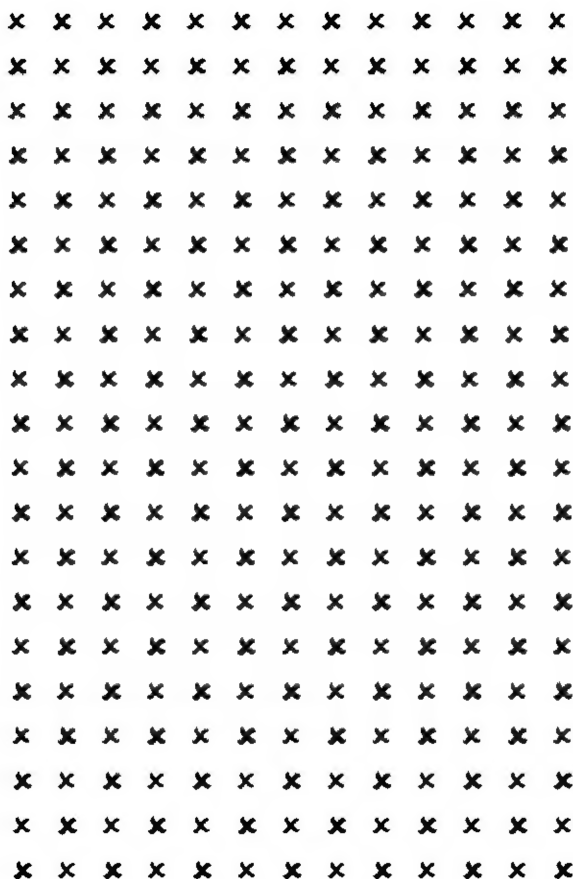
■ لیتوگرافی و چاپ: افلاک ■ صحافی: محمد

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۹-۰۳-۸ ■ قیمت: ۴۰۰۰ تومان

■ تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۸۹۳۵۶ - ۶۶۹۸۹۳۶۰

www.nargolpub.ir

فهرست



× پیش‌گفتار

بله شما درست می‌فرمایید!
در نگاه اول، این کتاب و نسخه‌ای که برای خاطره‌نویسی نوشته‌ام، برای جبهه رفته‌هاست؛ ولی اگر زرنگ باشید، بسیاری از نکات آن برای شما هم مفید خواهد بود.
دغدغهٔ اصلی، آن دسته از رزمندگانی هستند که با گذشت قریب ۳۰ سال از پایان جنگ، هنوز زبان نگشوده‌اند و بسیاری از خاطرات، در سینهٔ آن‌ها مدفون و مکتوم مانده است.

× × ×

شما می‌توانید بروید دوره‌های آموزشی، دانشگاه و کلاس؛ ولی آن‌ها که پواش‌پواش باید برای‌شان عصا و ویلچر به‌عنوان کادوی تولد بگیریم، فرصت زیادی برای آموختن و نوشتن ندارند!
حالا شما زیاد حسودی نکنید.
کتاب را تا آخر بخوانید، قول می‌دهم خیلی به دردتان بخورد.

در این کتابچه، تلاش بر این بوده و هست تا هر آن‌چه برای راحت‌نویسی خاطرات لازم است، گرد هم آید. بدون شک، مواردی نیز خواهد بود که از قلم افتاده باشند.
یکی از مهم‌ترین نکاتی که قطعا به ذهن برخی خوانندگان خواهد رسید، خاطرات بخش‌های تخصصی جنگ است. در جبهه، واحدها و نیروهایی بودند که تخصص خاص خود را داشتند؛ از جمله: آزادگان، خلبانان، نیروی هوایی، نیروی دریایی، غواصان، ترابری، جهاد سازندگی، دیده‌بانان، اطلاعات و عملیات، زرهی، تفحص و کشف شهدا و ...
بله باز هم درست می‌فرمایید!
ولی اکثر مواردی که برای ثبت و نگارش خاطره در این کتاب آمده است، شامل حال اکثر نیروهای فوق می‌باشد. حالا این‌که آن‌ها زحمت بکشند و خودشان موارد تخصصی‌ای را که در این‌جا نیامده بنگارند، از لطف‌شان است.
شما هم زحمت بکشید و هر آن‌چه به نظرتان برای تکمیل کتاب لازم است، بنویسید و توسط نامه، پست الکترونیک یا هر روش دیگر، ارسال کنید تا در چاپ‌های بعد حتما اعمال شوند و بر غنای کتاب افزوده گردد.
همهٔ این کتاب، دریافت‌ها و آموخته‌هایی است از محضر استاد بزرگوار خویش «علی‌رضا کمره‌ای» و تجربیات بی‌شماری که از

وی فراگرفته و به‌کار بسته‌ام. امیدوارم خوب درس پس داده باشم و مورد قبول ایشان واقع شود.

حق نگه‌دارش باد

حمید داودآبادی

بهار ۱۳۹۵

x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x

× مقدمه

عصر روز شنبه ۲۵ مهر ۱۳۶۱ مصادف بود با قدم گذاشتنم در ۱۷ سالگی، که پای بر خاک جبههٔ سومار از توابع استان کرمانشاه گذاشتم. آن روز که با تلاش و همراهی شهید ،علی (مهیار) خدابنده‌لو توانسته بودم خود را به جبهه برسانم، وقتی پایم را بر ارتفاعات سومار گذاشتم، نفس عمیقی کشیدم و گفتم:

ـ آههه من، امروز برای دومین بار متولد شدم.

فردای آن روز، در سنگری کوچک بر تیغهٔ تیز کوه، نشستم و بر کاغذی سفید، همهٔ آن‌چه را طی خروج از خانه و رسیدن به جبهه دیده بودم، برای خانواده نوشتم. عادت داشتم نامه‌هایم را خطاب به مادرم می‌نوشتم که او و گاهی خواهرم، جواب می‌دادند.

آن روز، اولین خاطره‌ام از حضور در جبهه را برای خانواده نوشتم. روزهای بعد هم هر اتفاقی می‌افتاد، سعی می‌کردم در نامه‌های گزارش‌گونه بنویسم.

دفعات بعد به‌خصوص در عملیات مختلف، گاه که می‌شد و یادم بود، تکه‌های کوچک کاغذ و یا دفترچهٔ کوچکی که بهمان می‌دادند، پُر می‌شد از یادداشت‌های بسیار کوتاه که پشت هر کدام، کوهی از خاطره نهفته بود.

گاهی در میانهٔ نبرد، در تاریکی و سرما، می‌نوشتم تا اصل خاطره از ذهنم نپرد. برای همین، خطم آن‌قدر بی‌ریخت بود که وقتی سال‌های بعد به آن مراجعه کردم، شاید یکی دو ماهی برای کشف مضمون آن‌ها تلاش کردم و سرانجام موفق شدم.

همان تکه‌های کوچک و بزرگ کاغذ، امروز شدند بیش از ۱۵۰۰ صفحه خاطرات منتشر شده‌ام از انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس که در قالب کتاب‌های «از معراج برگشتگان» و «چادر وحدت» منتشر شده‌اند.

از معراج برگشتگان، در ۹۳۲ صفحه، سال ۱۳۹۰ توسط نشر عماد فردا منتشر شد.

چادر وحدت، در ٦٤٦ صفحه، سال ۱۳۹۳ توسط نشر یازهرا(س) منتشر شد.

× خاطره چیست؟

× هر چیزی که بر تو گذشته و آثاری از آن در حافظه‌ات مانده باشد، خاطره است.

× خواه ناخواه حوادث و اتفاقاتی در گذشته برایت افتاده که بعدها به‌صورت یادی تلخ یا شیرین در ذهنت بروز می‌کند.

× خاطرات گذشته سرشار از تجربیات تلخ و شیرینی هستند که یادآوری آن‌ها می‌تواند در آیندهٔ زندگی‌ات، نقشی تعیین‌کننده و به‌سزا داشته باشد. مهم این است که از خاطرات، در چه جهت و به چه صورت بهره‌برداری کنی.

× ذکر خاطرات شیرین، در لذت‌بخش‌تر شدن زندگی نقشی مثبت دارد و می‌تواند در ادامهٔ مسیر، مصمم‌تر یا مأیوست کند.

× انسان همواره به تعریف کردن خاطرات گذشته برای دیگران به‌خصوص نسل‌های بعد، علاقه دارد. نگارش خاطرات، ذوق و اشتیاق فراوانی در افراد ایجاد می‌کند.

× تو هم، جدای از مقام سیاسی، جایگاه شخصیتی و مسؤولیت‌های اجتماعی‌ات، برای خود خاطرات ارزشمندی داری که نمایان‌گر گذران زندگی توست.

× انقلاب و جنگ، از جمله مواردی هستند که خاطرات آن‌ها همواره مورد توجه مخاطبین مختلف بوده و هست.

× خاطره با داستان خیلی فرق دارد. خاطره شرح حوادث واقعی است و داستان، زاییدهٔ تخیّل نویسنده‌ای است که حتی شاید جنگ را هم ندیده باشد.

× خاطرات فقط اتفاقات شیرین و پیروزی نیستند؛ حوادث تلخ، ناگوار و شکست نیز جزو اتفاقاتی هستند که باید در کنار هم بیایند تا یک خاطره را معنا و مفهوم ببخشند.

× خاطرات هرکس، در جای خودش مهم و ارزشمند است چون هر فرد در موقعیت زمانی و مکانی خودش بر آن‌چه روی داده تاثیر مثبت یا منفی داشته است.

× خاطره‌نویسی

× خاطره‌نویسی یکی از راحت‌ترین و عمومی‌ترین شیوه‌های نوشتن است که با آن می‌توانی احساسات درونی خود را به دیگران منتقل کنی.

× با رعایت برخی اصول ساده و مراعات قواعدی خاص، به‌راحتی می‌توانی اتفاقات مهمی را که در زندگی خود شاهد بوده‌ای، روی کاغذ بیاوری و در اختیار همگان قرار دهی.

× برای نوشتن خاطره، قرار نیست دوره‌های نویسندگی داستان و رمان را بگذرانی یا تکنیک‌ها، فنون نگارش و حضور در کلاس‌های آموزش نویسندگی و ... را طی کنی.

× همین که احساس نیاز کردی خاطرات خود را مکتوب کنی، حداقل ۵۰ درصد راه طی شده است.

× خاطره‌نویسی، گونه‌ای از نوشتن است که برخلاف داستان، خیال‌پردازی در آن نقش ندارد و نویسنده فقط حوادث واقعی را که

برایش پیش آمده، شاهد بوده و یا بر او اثر گذاشته است، بدون کم و کاست بیان می‌کند. در غیر این صورت، خاطره شکل داستان به خود می‌گیرد و از حالت استنادی خارج می‌شود.

✖ همهٔ آن‌هایی که در انقلاب یا جنگ نقش و حضور داشته‌اند، به‌نوعی در پی ثبت و نشر خاطرات خود هستند.

✖ شاید برخی این کار را پُز شخصی و یا جلوه‌نمایی برداشت کنند، ولی دلایل بسیاری برای نوشتن خاطرات می‌توان ذکر کرد، از جمله: احساس ارزشمند بودن خاطرات، مقابله با تحریف تاریخ، خالی کردن صحنه از لاف‌زنان و مدعیان و ...

✖ این روزها مُد شده که خاطرات رزمندگان دیروز را، اندیشمندان و فرزانگان و ... امروزی بازنویسی می‌کنند! برای همین وقتی خاطرات یک دانش‌آموز بسیجی ۱۶ ساله یا یک کارگر ساده و یا یک دانشجوی جبهه رفته را بخوانی، فکر می‌کنی همهٔ آن‌ها استاد دانشگاه و دکتر مهندس بوده‌اند.

✖ خاطرهٔ هر قشر و صنفی، باید عطر و بوی صنف خود را داشته باشد نه این‌که زیباسازی و بزک و گریم شود.

× حالا دیگه نوبت توست!

× تا حالا چند بار خاطراتت را از انقلاب اسلامی و جنگ، برای دوستان یا خانواده‌ات تعریف کردی؟
× تا حالا پای خاطرات دوستان و همرزمانت نشستی؟
× تا حالا کتاب خاطرات دوستان و همرزمانت را خواندی؟
× تا حالا به این فکر کردی دوستت که با او جبهه بودی، چطور خاطراتش را نوشته و منتشر کرده است؟
× تا حالا احساس کردی که دوستانت خیلی بهتر از تو خاطرات‌شان را تعریف می‌کنند؟
× تا حالا شده آرزو کنی بتوانی مثل آن‌ها، خاطره‌ای را که دوست داری، برای دیگران بگویی، بنویسی یا منتشر کنی؟
× تا حالا احساس کردی خاطراتی را که از دوستان شهیدت داری، ارزش بالایی برای آیندگان دارند؟
× همین خاطرات تو که تا حالا نه جایی گفتی و نه نوشتی،

می‌توانند دست‌مایهٔ نگارش داستان، رمان و فیلم‌نامه‌های متعددی قرار بگیرند.

× با همین خاطره‌نویسی به‌ظاهر ساده است که می‌شود مسائل مهم اجتماعی و تاریخی همچون جنگ و انقلاب را برای آیندگان ثبت کرد.

× حداقلش این است که با نوشتن خاطرات، خودت را خالی می‌کنی و سبک می‌شوی و به آرامش نسبی می‌رسی.

× فقط کافی است کمی به خودت زحمت بدهی و دقت بیشتری به خرج دهی تا خاطراتت بهتر شود.

× اگر اهل قلمی، بنویس! اگر توی مدرسه انشایت صفر بوده، یا حوصله کن و تمرین کن تا یاد بگیری؛ یا این‌که بگذار کسی با تو مصاحبه کند و خاطراتت را ضبط کند.

× بسم‌الله بگو و شروع کن

× همین اول کاری این را بگویم که:

× تلاش نکن مثل من بشوی و مثلا همین اول، یک کتاب ۱۰۰۰ صفحه‌ای بنویسی!

× درست است که من برای رسیدن به این‌جا، ده بیست سال است دارم تلاش می‌کنم و تجربه اندوخته‌ام، ولی شاید آن کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای که تو بنویسی، خیلی جالب‌تر، مهم‌تر و جذاب‌تر از کتاب‌های من بشود!

× درست است که «لئو تولستوی» روسی نیستی که بخواهی شاهکار جاودانهٔ ادبیات، «جنگ و صلح» را بنویسی! ولی تو هم به اندازهٔ خودت ولو اندک! دیده‌ها، خاطرات و چیزهایی داری که مخاطب زیادی دارد.

× اول نیّتت را درست کن! به هیچ‌وجه به استقبال مخاطب از خاطرات این و آن نگاه نکن. هدف فروش بیشتر نیست، فقط ثبت

و نشر خاطرات ارزشمندی است که تو داری و بس.

× خیلی حواست باشد: ننویسی برای دیده شدن؛ آن‌که باید ببیندت، دیده!

× یک‌وقت ننویسی برای معروف شدن؛ اصلا سعی کن بنویسی برای تخلیهٔ روحی خودت. خوبه؟

× همهٔ آن‌چه حضور و دیدنش را به من و تو توفیق دادند، تملّک شخصی ما نبوده و نیست؛ درست هم نیست آن‌ها را با خود به گور ببریم!

× قطعا داشتن کلی خاطرات از شهدا و جبهه، باعث نخواهد شد که پارتی‌بازی کنند و مثلا نکیر و منکر، پاسخ سؤالات شب اول قبر را به ما برسانند! تازه اگر به‌خاطر خالی نکردن کوله‌بار خود از آن‌ها، توبیخ نشویم!

× همه که نباید فرمانده لشکر یا گردان باشند تا خاطرات‌شان مهم تلقی شود! خاطرات یک رزمندهٔ ساده نیز در جای خود ارزشی خاص دارد.

× قرار نیست مثل خیلی از کتاب‌ها، از نوشتهٔ تو استقبال بشود! تو کار خودت را بکن. وظیفهٔ اصلی تو، فقط نوشتن خاطرات است و بس. بقیه‌اش با خداست و ناشر و مخاطب!

× مگر چند سال دیگر زنده هستی؟ از یک ساعت بعد خودت خبر داری، که به سال‌های بعدت مطمئن هستی؟

- باور کن خیلی دیر شده. دیگر زمانی برای فکر کردن، جوّ گیر شدن، تصمیم گرفتن و دست به‌کار شدن نمانده!
- همین الان هم که شروع کنی به نوشتن، کلی فرصت ارزشمند را از دست داده‌ای! ولی از هرجا که جلوی ضرر را بگیری، منفعت است.
- حالا زانوی غم بغل نزن و ننشین به تأسف خوردن! هر چه گذشته، گذشت. برای امروز و فردایت فکر کن.
- نوشتن خاطرات، مراسم افتتاحیه و کلنگ‌زنی ندارد! همین که واقعا قصد کردی خاطراتت را بیاوری روی کاغذ، آغاز حرکت بسیار مهم و مبارکی است.
- فقط حواست باشد عجله نکنی؛ هول نکن که یک‌شبه یا فقط در یک هفته، بخواهی همهٔ خاطرات ۳۰ سال قبلت را بنویسی، خراب می‌کنی! ۳۰ سال صبر کردی و خاطراتت را نه گفتی و نه نوشتی، یک سال دیگر هم رویش، ولی کامل و دقیق باشد.
- هول نکن! یک‌دفعه نیا روزی پنج شش ساعت قرار بده برای نوشتن یا ضبط خاطرات. این‌جوری دو سه جلسه بیشتر دوام نمی‌آوری. زمان‌های کوتاه قرار بده، ولی تعداد جلسات زیاد باشد.
- فاصلهٔ جلسات با هم زیاد نباشد. هفته‌ای یک جلسه کم است. این‌جوری فقط باید به مرور جلسات گذشته بپردازی.
- همیشه یک تکه کاغذ یا دفتر یادداشت در جیبت داشته باش؛

البته با یک خودکار[1] تند تند یادداشت‌برداری کن و همان شب آن‌ها را کامل بنویس. این‌طوری جلوی فراموشی خاطراتی را که مثل باد توی ذهن می‌آیند و سریع درمی‌روند، می‌گیری.

✖ موقعی که داری خاطراتت را می‌نویسی یا تعریف می‌کنی، امکان دارد خاطرات فرعی دیگری به ذهنت برسد که از نظر زمانی با آن‌چه می‌گویی فاصله داشته باشد؛ آن‌ها را در یک کاغذ یادداشت کن و بگذار سر جای خودش به آن بپرداز.

✖ هر زمان از شبانه‌روز که احساس می‌کنی راحتی، برای نوشتن وقت بگذار. البته کاری نکن که زندگی خود و خانواده‌ات را به‌هم بریزی.

✖ وقتی قصد کردی خاطره‌نویسی را شروع کنی، قرار نیست کار و زندگی‌ات را بگذاری کنار! زندگی‌ات را بکن، به خاطراتت هم بپرداز.

✖ وایسا! چقدر عجله داری! هنوز خاطره ننوشته، نرو سراغ طراحی جلد. نوبت به نوبت.

✖ برای تمرین اولیه، شروع کن برای بچه‌هایت خاطره بگو. برای نوه‌ها و نتیجه‌هایت   نه دیگر بعید است نبیره و ندیده داشته باشی! مگر عمر نوح داری؟!

✖ برای خودت و همسن و سالان و همرزمات ننویس! برای بچهٔ خودت و بچه‌های امروزی که اصلاً هیچ آشنایی با آن حال و هوا

ندارند، بنویس.

× نوشتهٔ تو، نمایش‌گر شخصیت توست؛ پس شخصیتی ساختگی از خودت ارائه نده!

× به هیچ‌وجه سعی نکن ادای نویسندگان بزرگ و رمان‌نویس‌ها را دربیاوری.

× قبول کن الگوبرداری و فراگیری تکنیک و فنون نگارش از بزرگان ادب، امری است نکو، ولی نوشته‌های آنان را جلوی چشم قراردادن و برای خاطرات خود دنبال قالب و واژه گشتن، کار قشنگی نیست.

× نثر و نگارش کتاب‌هایی را که خواندی کپی نکن! سعی نکن مثل این و آن بنویسی. گفتم کتاب بخوان که یاد بگیری و الهام بگیری نه این‌که کپی کنی.

x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x
x x x x x x x x x x x x x

× یادآوری

× اول از همه، تا می‌توانی کتاب بخوان، آن هم کتاب خاطرات. مخصوصا اگر خاطرات دوستان یا همرزمانت چاپ شده است.
× آلبوم عکس‌ها خیلی کمکت می‌کنند. آن‌ها را ورق بزن و چندین بار خوب نگاه‌شان کن. با هر عکس می‌توانی به خاطرات آن روز و ساعتی که آن را انداختی، سفر کنی.
× سعی کن زمان دقیق و مکان عکس‌ها را به‌یاد بیاوری و یادداشت کنی. اگر نتوانستی، فصل یا سال آن‌ها را پیدا کن.
× برو سراغ دوستان و همرزمان قدیمی و از آلبوم عکس‌های آن‌ها هم استفاده کن.
× از دوستان قدیم و همرزمانت برای شناسایی افراد داخل عکس‌ها و یافتن تاریخ آن‌ها کمک بگیر.
× بلند شو برو مناطق جنگی[1] با کاروان‌های راهیان نور یا خودت تنها، مخصوصا آن جاهایی که بودی. خاک منطقه را بو کن تا حس

و حال پیدا کنی.

✖ برو جاهایی که برایت خاطره‌انگیزه هستند؛ مثل راه‌آهن، پادگان، کوچه پس‌کوچه‌های محل و...

✖ برو سر مزار دوستان شهیدت تا هم با آن‌ها تجدید بیعت کنی، هم حس بگیری برای نوشتن از آن‌ها.

✖ برو سراغ رفقایت و دربارهٔ اتفاقات گذشته دقیق بپرس، ولی اصلاً نگو می‌خواهی کتاب بنویسی! چون بعداً متوقع می‌شوند!

✖ سراغ دوستانت که قبلاً کتاب خاطرات‌شان چاپ شده برو و از تجربیات آن‌ها استفاده کن.

✖ نامه‌هایی را که زمان جنگ به خانواده یا دوستانت داده بودی گیر بیاور؛ هم تاریخ خاطراتت را با آن‌ها تطبیق بده، هم برو توی حس و حال شان.

✖ صادق باش!

✖ خاطراتت از عملیات زمان جنگ را تحلیل امروزی نکن! این‌که امروز با گذشت بیست ـ سی سال از جنگ، حرف‌های عجیب خارج از گود زده می‌شود، نباید باعث شود امروزی خاطره بنویسی.

✖ مطمئن باش وقتی شجاعت‌ها و دلاوری‌هایت را در کنار ترس یا حتی فرارت بنویسی، خواننده بیشتر از صداقتت خوشش خواهد آمد؛ نه این‌که تو را شکست‌ناپذیر ببیند و سرانجام بگوید همهٔ نوشته‌هایت خالی‌بندی بوده است!

✖ حواست باشد خاطره‌سازی نکنی. چون یک جایی لو می‌رود و دیگر نوشته‌هایت بی‌ارزش می‌شوند!

✖ خیلی حواست باشد یک‌وقت نشوی مصداق آن‌چه سردار شهید حاج حسین خرازی (فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین(علیه‌السلام)) که می‌گفت:

مطبوعات، جنگ را درشت می‌نویسند، درست نمی‌نویسند!

✖ امروز هر کاره‌ای هستی و هر پست و مقامی که داری، جای خودش. مثل روسا و مدیران خاطره ننویس. خودت را فقط و فقط به‌عنوان یک بسیجی یا سرباز ساده در زمان جنگ، یا هر مسؤولیت و موقعیتی که داشتی بنویس.

✖ اخلاق خوب و قشنگ، تند، عصبی، بد و ... خودت را شرح نده. بگذار خاطراتت بگوید اخلاقت چه‌جوری بوده. شیرین و جذاب، یا تند و غیرقابل تحمل!

✖ از خودت قهرمان شکست‌ناپذیر درست نکن! فقط خودت باش، با همان شجاعت و ترس لحظه‌ای یا همیشگی!

✖ توی جبهه که همه مثل تو پاک و باحال نبودند! آدم‌های بد مثل من هم! پیدا می‌شد. خب از آدم‌های بد هم بنویس تا معلوم شود چطوری آدم‌های بد، توی جبهه خوب می‌شدند و تا مرحلهٔ شهادت پیش می‌رفتند!

✖ چرا شهید نشدی؟ نخواستی، ترسیدی یا ... جان من صادقانه بنویس.

✖ خاطرات صادقانه حتی اگر تلخ باشند، برای مخاطب بسیار جذاب‌تر است تا خاطرات شسته‌رفته و تنظیم‌شده.

✖ خودت را سانسور نکن. راحت و بی‌تکلّف بنویس. اگر دلت خواست، بعدا تصحیح کن.

✖ دقیقا همان چیزهایی را که سال‌هاست روحت را درگیر خودش

کرده بنویس، نه آن‌چه را که امروز دوست داری بنویسی!
× زمان جنگ و در جبهه، از چی بیشتر می‌ترسیدی؟ زخمی شدن، اسارت، مرگ یا ... صادقانه بنویس.
× سعی کن خودت باشی، تلاش نکن چهره‌ای عامه‌پسند و خوب و منزه به فراخور احوال امروز از خودت ارائه بدهی.
× ضایع‌بازی، دعوا و شرّبازی، جیم شدن از صبحگاه و رفتن به شهر ... همهٔ این‌ها برای خود خاطرات باحالی دارند که وقتی کنار بقیه قرار بگیرند، مجموعه‌ای کامل را تشکیل می‌دهند.
× مقدس‌بازی درنیاوری که خودت را آن‌چنان نشان بدهی که انگار از شکم مادرت مثل امروز، پاک و پاستوریزه به‌دنیا آمدی!
× مواضع آن روزهای خودت را حتی اگر اشتباه یا خطا بودند یا با مواضع امروزت تفاوت دارند، صادقانه بنویس.
× همه‌اش از شجاعت‌هایت نگو! نسل امروز می‌گوید خالی می‌بندی! مگر می‌شود هیچ جای جنگ نترسیده باشی؟ من که یک جاهایی از ترس داشتم خودم را خراب می‌کردم! خب مگر دروغه؟ یعنی تو خیلی نترس بودی؟
× همه‌چیز را در مورد خودت، ترس یا شجاعت، صادقانه بنویس تا راحت‌تر بتوانی در مورد روحیات دیگران بنویسی.
× همهٔ حالات روحی و معنوی خودت را راحت و قشنگ بنویس. اصلا فکر نکن ریا می‌شود. نماز شب، زیارت عاشورا و ...

× یک خاطره باید طوری نوشته شود که خواننده احساس کند نویسنده به آن‌چه می‌نویسد معتقد است و سعی نمی‌کند با نوشتن، بعضی چیزها را پنهان کند.

× همه‌چیز را بنویس حتی حرف‌های زشت و نگفتنی! بعدا موقع ویرایش و تصحیح کتاب، درستش می‌کنی.

× به این‌ها دقت کن

× هر خاطره باید انتهای مشخصی داشته باشند. مثلا مجروحیت، مرخصی، تسویه‌حساب و...

× سعی کن در نوشتن هر بخش از خاطراتت، به این سؤالات جواب بدهی آن هم در قالب خاطره، نه پاسخ مستقیم:

کی: چه کسانی در خاطره حضور داشته‌اند و دربارهٔ آن‌ها داری می‌نویسی؟

کی: حادثهٔ موردنظر چه زمانی اتفاق افتاده است؟ هم از نظر سال و ماه، هم از نظر شب یا روز.

کجا: محل وقوع حادثه را دقیق بگو و نشانی آن را بده.

چی: موضوع موردنظر چیست؟ انقلاب، جنگ، شناسایی، حمله، شکست، پیروزی، عملیات یا...

چطور: سعی کن ریز تا ریز این‌که چطور آن حادثه رخ داده، بنویسی.

x برای نوشتن هدف داشته باش. بی‌هدف و انگیزه که بنویسی، دو روزه خسته می‌شوی.

x حواست باشد، هر اتفاقی جلوی چشمت افتاده، خاطرات تو محسوب می‌شود.

x خاطراتت را امروزی نکن. سلایق و علایق امروز تو، با ۳۰ سال پیش خیلی فرق دارد.

چر: دربارهٔ علل و انگیزهٔ حوادث و چرایی آن، تا آن‌جا که اطلاع داری بنویس.

x به هیچ‌وجه از قالب داستان، رمان و امثال آن برای بیان خاطره استفاده نکن، تا خاطره بر اخلاص و نابی خود باقی بماند. حواست باشد فقط قرار است خاطره بنویسی.

x موقع نوشتن، نزنی توی فاز فیلم‌نامه‌نویسی. ان‌شاءالله وقتی کتابت چاپ شد، می‌شود از آن برای فیلم و سریال هم برداشت کرد.

x ترتیب زمانی خاطرات را حداقل در حد ماه و یا فصل حفظ کن و هر ماجرا را در جای خودش بیاور.

x از به کار بردن توضیحات اضافی که ربطی به ماجرا ندارد و خاطره را از مسیر خود خارج می‌سازد، خودداری کن.

x حواست باشد در نوشتن حواشی خاطرات، زیاده‌روی نکنی[1] یعنی آن‌قدر حاشیه نروی که خواننده خسته شود.

× البته عدم زیاده‌روی و جلوگیری از توضیحات اضافی، باعث نشود که خیلی چیزها را ننویسی و خاطرات را ابتر بگذاری!

× شهدا را اسطوره‌های دست‌نیافتنی نکن. آن‌ها هم آدم بودند و مثل من و تو جوانی کردند، زندگی کردند، و سرانجام با خودشان کاری کردند که به مقصود رسیدند. آن مهم است. این‌ها را توی خاطراتت بیاور.

× وسط خاطره‌نویسی نزنی به دشت کربلا، روضه‌خوانی و مداحی راه نیندازی. خودت را هم با یاران امام حسین(علیه‌السلام) مقایسه نکن؛ خودت باش.

× روضهٔ غریبانه و احساسی ننویس! (ای شهدا کجایید؟!)

× از به کار بردن جملات و عبارات شعاری و دهان‌پرکن پرهیز کن.

× از کلی‌گویی به‌شدت پرهیز کن و همهٔ ماجرا را به‌طور کامل و جزء به جزء بیان کن.

× امنیتی‌بازی درنیار! سرّی‌ترین چیزها هم بعد از ۳۰ سال، عادی می‌شوند!

× وسط نوشتن، سخنرانی نکن! لازم نیست همهٔ پیام‌هایی را که توی این ۳۰ ساله توی دلت نگه داشتی، برای نسل امروز بگویی!

× وسط نوشتن، ننشین غلط‌گیری کن. آن مال مراحل بعد است. چون هم وقتت را می‌گیرد، هم سرد و هم تنبلت می‌کند.

✖ وقتی عزمت را جزم کردی خاطراتت را بنویسی، دیگر سراغ اینترنت و روزنامه نرو. اذیتت می‌کند و هیچ‌چیز هم به تو اضافه نمی‌کند.

✖ هنگام نوشتن، مقاله یا بیانیهٔ سیاسی علیه این و آن، یا فلان حزب و گروه ننویس.

✖ چرا جوش می‌آوری؟! بله؛ برخی اعمال و کردارها خصوصی است! خب اسمش هست خصوصی. کی گفته باید همهٔ چیزهای خصوصی را گفت؟ خب بعضی چیزها جایش توی کتاب نیست! فقط اگر دوست داشتی بعضی چیزها را برای خودت بنویس بگذار کنار.

✖ تا آن‌جایی که ممکن است تعداد را بنویس! مثلا تعداد موشک‌های شلیک کرده، نارنجک‌هایی که انداختی و ... حالا اگر نشد، عیبی ندارد. سخت نگیر؛ حدودی بنویس.

✖ تعداد مجروحین و شهدا را حتما دقیق بنویس. یا مثلا تعداد نیروهای اطرافت در یک نبرد خاص. چون خیلی مهم است. این‌طوری می‌شود به احوال نبرد پی برد و فهمید که با چه اوضاع و احوالی روبه‌رو بودید.

✖ تعداد نیروها در یگان‌های ارتش و سپاه با هم تفاوت‌های زیادی داشتند. وقتی می‌گویی یک گردان به خط زدیم، بد نیست بنویسی مثلا گردان ما ۳۰۰ نفر نیرو داشت. در برخی عملیات،

گردان‌هایی بودند که بیش از ۵۰۰ نفر نیرو داشتند و گاه پیش می‌آمد یک گردان، کم‌تر از ۱۰۰ نفر نیرو داشت ولی هر دو، گردان نامیده می‌شدند.

× اولین‌های هر چیزی بسیار مهم است.

× باور داشته باش که فقط و فقط تو شاهد آن خاطره بوده‌ای، بعد بنویس. به این‌که دیگران هم بودند، دیده‌اند و می‌دانند، اصلا امید نبند. مطمئن باش فقط و فقط تو هستی که داری آن خاطره را یادآوری می‌کنی و می‌نویسی.

× بگذار هر چه به ذهنت می‌رسد روی صفحهٔ کاغذ نقش ببندد.

× تا حد ممکن نوشته‌هایت روان و ساده باشند و از به کار بردن جملات و کلمات سنگین که نوشته را نچسب می‌کنند، پرهیز کن.

× تعادل را از دست نده! طوری ننویس که یک حادثهٔ ساده، بسیار پررنگ و غلیظ شود ولی از کنار خاطرهٔ بسیار مهمی به‌سادگی بگذری و کم‌رنگش کنی.

× تو رو به خدا فقط شاعر نشو! وسط خاطره‌نویسی نزن به شعر و عرفان و ...

× حتما آن قسمت‌هایی از خاطرات را که از دیگران شنیده‌ای، با ذکر نام راوی اصلی، مشخص کن.

× خاطرات دیگران را که به خاطرات خودت مرتبط است، با ذکر نام‌شان بنویس.

× حتما سعی کن در هر خاطره، اسامی آن‌هایی را که با تو بوده‌اند، بیاوری.

× "می‌گن"، "شنیدم" و "تعریف می‌کردن"، نداریم. هر خاطره‌ای که شنیدی حتما اسم راوی و صاحب آن را بیاور؛ اگر یادت نیست، اصلا ننویسش.

× "یه روز"، "یه جا"، "یه نفر" و ... نداریم. حتما بنویس کی، کجا و کِی.

× هر چیزی را جای خودش و به وقت خودش بگو.

× زمان را گم نکن. وسط خاطره‌نویسی از وقایع سال ٦٠، یک‌دفعه نزن خاطره‌ای از سال ٦٧ تعریف کن. آن را بگذار سر موعد خودش.

× سعی کن بزرگ‌نمایی نکنی و به‌قول معروف لاف نیایی؛ چون نوشته داد می‌زند داری خالی می‌بندی یا پیازداغش را اضافه کردی!

× سعی نکن ژست بگیری. کلاس بی‌خودی برای خودت نگذار. خودت باش با همان صمیمیت دوران جبهه.

× سعی نکن سبک و نگارشت مثل این و آن شود. اصلا بسیاری از اصطلاحات رایج در گویش محلی و لهجهٔ محلی خودتان، حتما باید در نوشته بیاید. برای همه‌فهم شدن آن، در پاورقی توضیح لازم را بده.

× اهل کدام محلی؟ کجا به‌دنیا آمده‌ای؟ اوضاع و احوال شهر و

محل زندگی، روحیاتت را مشخص می‌کند. مثلا بچه‌های استان داغ خوزستان با بچه‌های شرجی مازندران، روحیات‌شان فرق می‌کند. هر دو هم با بچه‌های تهران که دیگر نگو!

× سلاح‌های مختلفی را که در جبهه از آن‌ها استفاده می‌کردید، برای خوانندگان شرح بده؛ مثل: گرینوف، ب.ب. کلاش، پلامینو و...

× شاید موقع نوشتن، با بعضی خاطراتت های‌های گریه کنی یا قاه‌قاه بخندی! هیچ عیبی ندارد. سر جای خودش، یک دل سیر گریه کن، به موقعش هم بخند؛ ولی جوری بنویس تا دیگران هم با تو بخندند یا گریه کنند.

× شیطنت‌های نوجوانی خیلی قشنگ و شیرین بودند و هستند. مخصوصا اگر آن‌ها را در جای خود و با بیان شیرین تعریف کنی.

× قرار نیست در هر اتفاقی حضور تو پررنگ باشد. خب عملیاتی را نبوده‌ای، راحت بنویس که نتوانستی در آن حضور پیدا کنی. تمام شد، همین. آسمان و ریسمان به هم نباف.

× قرار نیست تو کارنامهٔ عملیات هشت سال جنگ را بنویسی. فقط مدت حضور خودت در جنگ را تعریف کن. نرو کتاب شرح عملیات را بخوان و شروع کن به تحلیل و تفسیر جنگ!

× گفته‌ها، نامه‌ها و وصیت‌نامهٔ شهدا را داخل گیومه « » بنویس.

× شنیده‌هایت را با دیده‌هایت قاطی نکن. گاهی یک شنیده

آن‌قدر ملکهٔ ذهن آدم می‌شود که شکل واقعیت پیدا می‌کند!

× هر خاطره باید آغاز مشخصی داشته باشد. آغاز خاطره می‌تواند چگونگی نقش بستن فکر رفتن به جبهه در ذهنت باشد.

× بعضی جاها لازم است خواب‌هایی را که دیده‌ای بیاوری، ولی خواب‌های قدیمی‌ات را با تفسیر امروزی نیاور.

× پیرانه ننویس! سعی کن موقع نوشتن بروی توی همان سن و سال. حتی اگر لازم شد پفک بخور، بخند، گریه کن، شوخی کن و ...

× این‌جوری بنویس

× اصلا چی شد که به فکر جبهه رفتن افتادی؟
× از وقتی به فکر جبهه رفتن افتادی تا زمان اعزام، چی شد و چه کشیدی؟
× قبل از جبهه رفتن، آموزش نظامی دیده بودی؟
× احساس پدر، مادر، خواهر، برادر و زن و فرزندت را وقت خداحافظی و رفتن به جبهه، شنیدن خبر مجروحیت و... بپرس و بنویس.
× حال و هوای سفر با اتوبوس و قطار به منطقه و اعزام به اردوگاه و خط، عقب کامیون و وانت را حتما بنویس.
× راه‌های اعزامت را بنویس. خداحافظی کردی یا دررفتی؟ از بیمارستان فرار کردی؟
× کلک‌هایی را که برای جبهه رفتن زدی، بنویس. اصلا فکر نکن تکراری است؛ مثلا شناسنامه‌ات را دست‌کاری کردی یا هر چیز

دیگر.

■ چه‌جوری مخ رفقایت را می‌زدی و آن‌ها را با خودت همراه می‌کردی تا بروید جبهه؟

■ بعضی بچه‌ها که خیلی اهل حال بودند، ترجیح می‌دادند برای وصیت‌نامهٔ خودشان، نوار ضبط کنند و بگذارند تا بعد از شهادت‌شان اهل خانه بشنوند. تو هم این کار را کرده بودی؟ خب بگو.

■ دوره‌های عمومی غالبا ٤٥ روزهٔ آموزشی قبل از اعزام در پادگان، یا آموزش‌های تخصصی که در منطقه دیدی، قطعا خاطرات جالب و مهمی دارد که حضورت در جبهه را بهتر و بیشتر شرح خواهد داد.

■ وقتی به منطقه اعزام می‌شدی، داخل ساکت چه چیزهایی داشتی؟

■ اولین بار در چه سنی و چه زمانی رفتی جبهه؟

■ وقتی می‌خواستی بروی جبهه، شغلت چه بود؟ محصل، کارمند، دانشجو، کارگر، یا ...

■ جیم شدن از پادگان یا اردوگاه، مرخصی شهر، گشت و گذار در شهرهای جنگی، سینما رفتن، آب هویج بستنی دزفول، شنا در رودخانهٔ دز و... را از قلم نیندازی.

■ احساسات لحظه‌ای مثل ترس، شجاعت، کُپ کردن و... را

سر جایش بنویس.

✖ حتما تو هم رفته بودی عکاسی شهرتان یا منطقه تا عکس حجله‌ای بگیری! خب بگو چه حالی داشت.

✖ حال و هوای معنوی مخصوصا نماز جماعت، نماز شب، راز و نیاز، قبر کندن و دعا خواندن خودت و بقیه را قشنگ شرح بده.

✖ حالت‌های شاد، حزن‌انگیز، هراس، ترس و شجاعت را به بهترین و واقعی‌ترین وجه و در جای خودش بنویس.

✖ حتما تو هم با تعدادی از همرزمانت عقد اخوت (صیغهٔ برادری که حضرت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در روز عید غدیر با حضرت علی(علیه‌السلام) به‌عنوان برادر خود بست)، بسته بودی؛ حال و هوا و احساست را برای ما هم بگو.

✖ آخ آخ شکم! خورد و خوراک توی پادگان با اردوگاه فرق داشت، مگر نه؟ مرغ شب عملیات، جیرهٔ جنگی نان خشک و کنسرو تن ماهی؛ پسته و آجیل و وای، کالباس مارتادلا که مثل لاستیک بود و با خیارشور و گوجه فرنگی لهیده توی خط می‌دادند! همه را بنویس تا مردم ببینند که توی جنگ چه شکم‌چرانی‌ای داشتیم!

✖ حال و هوای شهرهای جنگی و مردم آن را حتما بنویس. مثل: منتظر نشستن در صف برای تلفن به خانه از مخابرات شهر در باجه‌های تنگ، تلفن از باجه‌های سکه‌ای سطح شهر، تلفن‌های مغازه‌ها و تاکسی‌های صلواتی ویژهٔ رزمندگان اسلام هنگام

عملیات و...

× امان از کلاس‌های چورتولوژی! ببخشید همان ایدئولوژی. خب بنویس در این کلاس‌ها چه خبر بود و چه می‌کردی.

× از شوخی‌ها و طنز بچه‌ها حتما بنویس. خوب هم بنویس.

× حواست باشد طنز با جوک خیلی فرق دارد! طنز حادثه و خاطره‌ای شیرین است که در هر جا حتی وسط میدان نبرد اتفاق می‌افتاد و باعث شادی و تقویت روحیه می‌شود؛ ولی جوک، آن است که عده‌ای برای خنداندن زورکی دیگران می‌گویند.

× از رزم شب و خشم‌های شبی که در پادگان و اردوگاه برگزار می‌شد تا آمادگی‌تان را بسنجند، حتما بنویس. از خواب پریدن و ترسش خیلی باحال بود!

× اوقات فراغت و بی‌کاری را چطوری می‌گذراندید؟ کلاس قرآن و اخلاق داشتید؟ مثل بعضی‌ها با گِل مُهر نماز درست می‌کردید، یا با هم بحث و گفت‌وگو می‌کردید یا ...

× حتما یادت مانده که توی جبهه هم «مُد» داشتیم؟! کفش‌های «کی‌کرز»، «لباس کُره‌ای» و... تو هم اهلش بودی؟ بنویس خب.

× خود تو، توی جبهه ورزش هم می‌کردی یا مثل من شکم‌چرانی می‌کردی؟ ورزش باستانی با پوکه‌های تانک، فوتبال با توپ‌های پلاستیکی تیکه پاره، کشتی، مسابقهٔ دو و... همه را بنویس تا معلوم شود ما در جبهه تن‌پرور نبودیم.

× در بعضی مقاطع و یگان‌ها، بیشتر در انتخابات‌های مختلف، اختلافات و رو در رویی احزاب چپ و راست سیاسی شهرها، به جبهه‌ها هم کشیده شد. این مسائل، برخی موضع‌گیری‌های مختلف در پی داشت. آن‌ها را باید بسیار دقیق و درست سر جایش نوشت.

× در جشن‌های مختلف به‌خصوص اعیاد مذهبی و سال نو در پادگان، اردوگاه یا خط مقدم، چه مراسمی می‌گرفتید، آن را هم بنویس.

× دربارهٔ منافقین و نفوذشان و ضرباتی که زدند، حتما بنویس.

× رزمندگانی که در جبهه بودند، از همهٔ اقشار و صنوف مختلف جامعه می‌آمدند. گاهی در بین آن‌ها سیگاری هم پیدا می‌شد. از آن‌ها و اتفاقات پیرامون‌شان بنویس.

× بچه‌ها با وجودی که از همه قشری بودند و سابقهٔ نظامی‌گری و رزم نداشتند، در جبهه ابتکارات جالبی به خرج می‌دادند؛ نوآوری و ابزارسازی آن‌ها را حتما بنویس.

× بعضی‌ها بودند که خیلی فازشان بالا بود. به قول خودمان، نور بالا می‌زدند[۱] از روحیات و احوال آن‌ها و این‌که چطوری به آن صفات می‌رسیدند، در عملیات چگونه می‌رزمیدند و چه شدند هم بگو.

× ما که توی پادگان و اردوگاه خط مقدم جنوب، کولر گازی

نداشتیم و در سرمای استخوان‌سوز کردستان، بخاری گازی یا برقی، شما چطور؟! بنویسش.

✖ متن نامه‌های مبادلهٔ خودت با خانواده و دیگران را اگر سر موقعیت زمانی خودش بیاوری، حس و حال جالبی به کار می‌دهد. اگر اصل تصویر نامه را هم در کتاب بیاوری، کتاب را زیباتر و مستندتر می‌کند.

✖ مراسم مختلف که به مناسبت‌های خاص برگزار می‌شد، قشنگ بود. برگزاری تئاتر، سرود و مداحی و مولودی هایی که در آن‌ها حضور داشتی را برای ما هم بنویس.

✖ مراسم مختلفی همچون محرم و عاشورا و ماه رمضان، سرشار از خاطرات معنوی قشنگ بود که خیلی‌ها مشتاق خواندنش هستند.

✖ مردم مناطق مختلف جنگی، روحیات و حال و هوای خودشان را داشتند. اهالی غرب کشور، کرمانشاه و کردستان، اهالی جنوب خوزستان. آوردن این‌ها، به جامعه‌شناسی مردم جنگ خیلی کمک می‌کند.

✖ مگر می‌شود توی مدتی که جبهه بودی، تنبیه نشده باشی؟! خب بنویس چرا و چگونه!

✖ خداوکیلی توی منطقه، شهردار هم می‌شدی یا از آن دست آدم‌ها بودی که از زیر کار در می‌رفتی؟! صادقانه بنویس.

× مهم‌ترین آرزویت در جبهه چه بود؟ آیا به آن رسیدی؟
× در زمانی که جبهه بودی، در مجتمع تحصیلی رزمندگان ادامهٔ تحصیل دادی؟ تا چه سطحی؟
× از دوستانت چه چیزهایی یادگاری گرفتی و چه چیزهایی یادگاری دادی، بنویس چی و کی بوده.
× با همرزمانت چه عهد و قسم‌هایی بسته بودی؟ خب بنویس ما هم بخوانیم.
× بمباران و موشک‌باران‌های شهری را که به یاد داری؟ مشاهدات خودت را از آن‌ها دقیق بنویس.
× حقوق ماهانه‌ات پس از هر اعزام چقدر بود و چه‌جوری می‌گرفتی؟ خب بنویس.
× تا حالا مین خنثی کردی؟ موقع برخورد با مین و خنثی کردنش، چه احساسی داشتی؟ خیلی ترسیدی یا دستت لرزید؟
× حتما برایت پیش آمده بود وقتی برای عزیمت به عملیات آماده می‌شدید، تو هم وصیت‌نامه‌ات را بنویسی؛ هنگام نوشتن وصیت‌نامه چه احساسی داشتی؟ اصلا متن کامل وصیت‌نامه‌ات را بیاور.
× در اتفاقاتی مثل بمباران و ... حتما روحیات دیگران را بنویس. ترسیدن، شوکه شدن یا ...
× وقتی می‌خواستی عازم خط مقدم شوی، چه چیزهایی همراه

خود می‌بردی؟

✘ هنگام عملیات، داخل کوله‌پشتی همراه خودت چه چیزهایی می‌گذاشتی؟

✘ در زمان جنگ، در محاصرهٔ دشمن قرار گرفتی؟ چه حالی داشتی و سرانجامش چه شد؟

✘ اولین باری که با نیروهای دشمن رو در رو شدی، چه حالی داشتی؟ حالا توی شناسایی، اسیر گرفتن و جنگ تن به تن یا هر جای دیگر که بود.

✘ اولین باری که اسیر گرفتی، بین‌تان چه گذشت؟ برخورد اسیر با شما چه بود و برخورد شما با او؟

✘ اصلا توی مدتی که در جبهه بودی، نیروهای دشمن را هم کشتی؟ تو نکشتی، پس کی صدها هزار دشمن متجاوز را کشت و جلوی‌شان را سد کرد؟ عیبی ندارد، قرار نیست توی کتاب چاپش کنی، برای خودت بنویس بگذار کنار.

✘ اگر در عملیات برون‌مرزی زمینی شرکت داشتی، از برخورد مردم داخل عراق با خودتان بنویس تا ببینیم آن‌ها چه روحیه‌ای داشتند[1]

✘ اوضاع و احوال مدرسه، برخورد همکلاسی‌ها و مسؤولین مدرسه وقتی که می‌خواستی بروی جبهه و هنگامی که می‌آمدی مرخصی یا مجروح بودی را دقیق بنویس.

✖ مرخصی‌های بین دوره یا بعد از عملیات که با قطار می‌آمدید، قرارهای دیدار در محل‌های نمازجمعه یا خانهٔ همدیگر، همهٔ این‌ها برای خودش خاطرات زیادی دارد.

✖ اولین باری که تیر یا ترکش خوردی چه حالی داشتی؟ با احساسی که قبل از مجروحیت داشتی چقدر تفاوت داشت؟

✖ برای خیلی‌ها پیش می‌آمد که با دیدن شهیدی که تیر یا ترکش به سرش خورده یا مجروحی که دستش قطع شده، در سر یا دست خود احساس درد می‌کردند! من که این‌طوری بودم. احساس می‌کردم الان تیر یا ترکشی داغ به دست یا سرم می‌خورد؛ تو چطور؟

✖ تا حالا موج انفجار تو را گرفته؟ چه حال و هوایی داشتی؟ همان‌ها را دقیقا بگو.

✖ گاز شیمیایی که استنشاق کردی، چه بویی داشت؟ سیب، سیر، تخم‌مرغ گندیده؟

✖ وقتی گاز شیمیایی را چشیدی، چه مزه‌ای دهنت را گرفت و حال و روزت چطوری شد؟ خسته، کوفته، سرگیجه یا ...

✖ حتما برایت پیش آمده که لحظات آخر شهدا، بالای سر آن‌ها باشی، بنویس که چه گفتند، چه شد و چه گذشت، و تو چه حس و حالی داشتی.

✖ روحیات و گفته‌های شهیدان در ساعات و لحظات آخر را

به‌طور کامل و با حفظ امانت بنویس.

× اولین کسی که جلوی چشمانت شهید شد، کی بود و چطور؟ چه تاثیری روی تو داشت؟

× اولین دوستت که شهید شد، کی بود و چطور؟ چه تاثیری روی تو داشت؟

× بعد از عقب‌نشینی و رسیدن به خطوط خودی، نیروهایی که در عقبه بودند، با دیدن شما چه حس و حالی پیدا می‌کردند؟

× وقتی عقب‌نشینی کردید و شهدا جا ماندند، هنگامی که رسیدید عقبه، اردوگاه یا چادر، چه حس و حالی داشتید؟ چه‌کار کردید؟

× تا حالا شده بود پس از عملیات، فرم مشاهدهٔ آخرین وضعیت مفقودین در حین عملیات را پُر کنی؟ هنگام پر کردن فرم مفقودی دوستانت چه حالی داشتی؟

× خب حتما برای خودت هم پیش آمده که خبر مفقودی یا شهادت دوستان یا بستگان را به تو بدهند! بنویس حال و هوایت چه‌جوری بود و چطوری به تو خبر دادند.

× اصلا شده بود خبر شهادت یا مفقودی کسی را به خانواده‌اش بدهی؟ خب بنویس. احساس خودت چه بود؛ همین‌طور احساس خانواده از شنیدن چنین خبری در مورد عزیزشان.

× حتما برایت پیش آمده بود که خبر شهادت یا مفقودی‌ات را به

خانواده‌ات بدهند' خب حس و حال خودت و خانواده را در برابر این اتفاق بیاور.

✖ وقتی قطع‌نامه ۵۹۸ از طرف ایران قبول شد، کجا بودی و چه حس و حالی داشتی؟

✖ پس از شنیدن پیام امام خمینی(ره) دربارهٔ قطع‌نامه ۵۹۸ ، کجا بودی و چه حس و حالی داشتی؟

✖ اصلاً به مواضع سیاسی، وضع اقتصادی و ریاست و مدیریت امروز افراد کار نداشته باش؛ هر کسی را سر جای دیروز خودش بنویس.

✖ هیچ‌کس را به‌خاطر حبّ و بغض‌ها و به‌خصوص نگاه امروزی‌ات، پررنگ و کم‌رنگ نکن.

✖ تا می‌توانی از استفادهٔ القابی مثل: خوب، باحال، نترس، شجاع، بزدل و ... برای افراد خودداری کن. بگذار خاطراتت نشان‌دهندهٔ خصوصیات هر فرد باشد.

✖ تا می‌توانی بیشتر به خصوصیات روحی و اخلاقی افراد بپرداز. این‌هاست که شخصیت آدم‌ها را نشان می‌دهد.

✖ شغل آدم‌ها را حتما بنویس، مثلا مدیر، بقال، روحانی، قصاب، کارگر، کارمند و... چون نشان‌دهندهٔ مردمی بودن جنگ است.

✖ مثل تلویزیون «م.ه» و «ب.ز» جای اسم این و آن نگذار. خب این‌طوری که معلوم می‌شود منظورت کیست' به‌جایش اسم

مستعار برای‌شان بگذار.

× هیچ‌کس را به هیچ دلیل، از خاطراتت سانسور نکن؛ نهایتا اسم آن‌ها را عوض کن و نام مستعار برای‌شان قرار بده.

× مسؤولیت واقعی هر نفر را بنویس. فرمانده تیم، فرمانده دسته، گروهان و ...

× هر کسی را که امروز از او بدت می‌آید یا خوشت می‌آید، پررنگش نکن. همه را یک‌دست و همان‌گونه که در زمان گذشته و حادثه بوده‌اند، بنویس.

× قرار نیست با نوشتن خاطرات خودت، با کسی دعوا کنی، عقده‌گشایی کنی یا از کسی انتقام بگیری[1] صادقانه و بی هیچ عصبانیتی، افراد و رفتار و برخوردشان را در مقاطع مختلف تعریف کن.

× از به کار بردن القاب اضافی امروزی افراد خودداری کن. خیلی‌ها امروز سردار، دکتر، مهندس و ... شده‌اند، آن روزها همدیگر را فقط برادر خطاب می‌کردیم.

× افراد درجه‌دار را حتما با همان درجه‌های آن روزشان بنویس نه درجه‌های امروزی.

× بعضی افراد به دلایل مختلف، القاب خاصی داشتند؛ مثلا: جمشید ضدتانک، اکبر مالیوتکا، رضا دوشکا و این‌ها و دلایل نام‌گذاری‌شان را بنویس. در کل خاطره هم آن‌ها را با همان اسمی

که معروف بودند بیاور.

× رسته‌ها و تخصص‌های جنگی را کاملا دقیق شرح بده. جوان‌های نسل امروز چه می‌دانند ادوات، دیده‌بان و یعنی چی و وظیفه‌شان چیست.

× دستورات و اصطلاحات نظامی را در پاورقی شرح بده تا همه به راحتی خاطراتت را بخوانند؛ مثل: آفند، پدافند، تک، پاتک، قیچی شدن و...

× اسامی سلاح و تجهیزات را که می‌نویسی، نسل امروز با آن‌ها آشنا نیستند، سعی کن توضیحاتی در پاورقی برای آن‌ها بیاوری؛ مثل: فانسقه، بند حمایل و...

× اصطلاحات و واژه‌هایی را که در یگان‌تان رایج بوده، در جای خودش بیاور و در پاورقی شرح یا ترجمهٔ فارسی آن‌ها را بنویس.

× وقتی گفت‌وگوهای بین خود و همرزمانت به‌خصوص همشهری‌هایت را می‌نویسی، تهرانی ننویس! حتما با همان اصطلاحات و واژه‌های قشنگ جنوبی، شمالی، تُرکی، کُردی و ... بنویس.

× همهٔ اصطلاحاتی را که توی جبهه رایج بود، سر جای خودش بیاور تا مزه و طعم خطر را شیرین و باحال کند!

× نشانی کامل هر مکان را دقیق بده. پادگان، مقر، اردوگاه، ساختمان و...

× نشانی‌هایی را که می‌خواهی بدهی، اسامی خیابان‌ها، میادین و کوچه‌ها، حتما با اسامی همان زمان باشد. در پاورقی نام امروزی آن‌ها را بنویس.

× در نگارش خاطرات انقلاب اسلامی، حتما اسامی قدیمی آن‌ها را بنویس. نترس، هیچ ایرادی ندارد اگر اسم خاندان پهلوی باشد! نمی‌توانی که در خاطرات زمان شاه، مثلا بنویسی «خیابان شهید بهشتی»!

× ذکر دقیق اماکن به حفظ و تثبیت آن‌ها در آینده کمک بسیاری خواهد کرد.

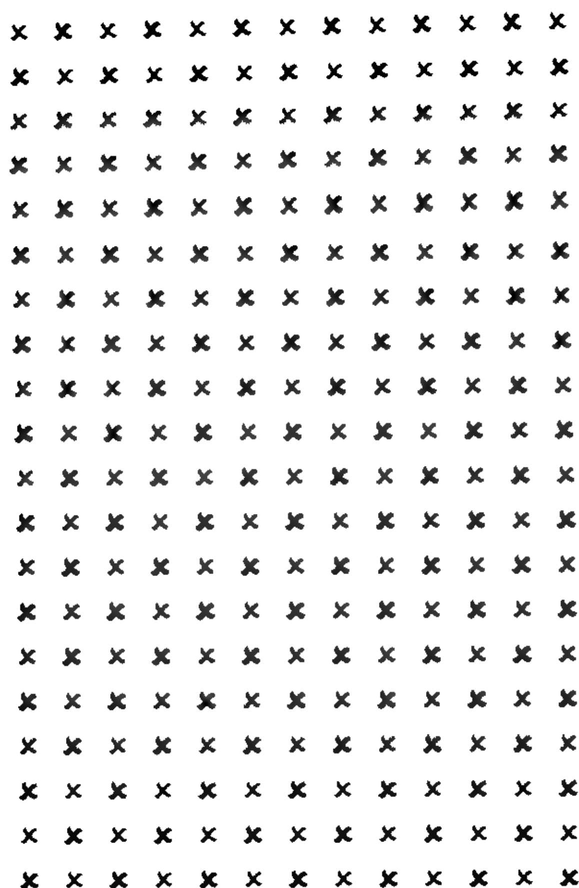
× سعی کن مختصات جغرافیایی اماکن را دقیق توضیح بدهی. طول خاکریز، عمق و ارتفاع کانال و... حالا قرار نیست متر بگیری دستت و بروی آن‌جا را بسنجی. می‌توانی حدودی آن‌ها را بنویسی.

× مشخصات کامل، تاریخ شهادت و نشانی مزار شهدا را گیر بیاور و توی پاورقی بزن. البته این مال مراحل آخر تصحیح است.

× مکان‌هایی چون خاکریز، سنگر، قله‌ها، ارتفاعات و... تا آن‌جا که ممکن است دقیق شرح بده و توصیف کن.

× نشانی جاهایی که پیکر شهدا افتادند، سعی کن دقیق بنویسی؛ آن هم با یک نشانی ثابت، مثلا کنار، یا پایین و نزدیک فلان سنگر، برجک نگهبانی یا ساختمانی مشخص. مثلا حدود ده متری جاده یا... شاید به درد پیدا کردن مفقودین خورد. خدا را چه دیدی.

✖ برای روان و راحت ساختن گفت‌وگوها، می‌توانی از نگارش محاوره‌ای، همان‌گونه که در صحبت با دیگران هستی استفاده کنی.

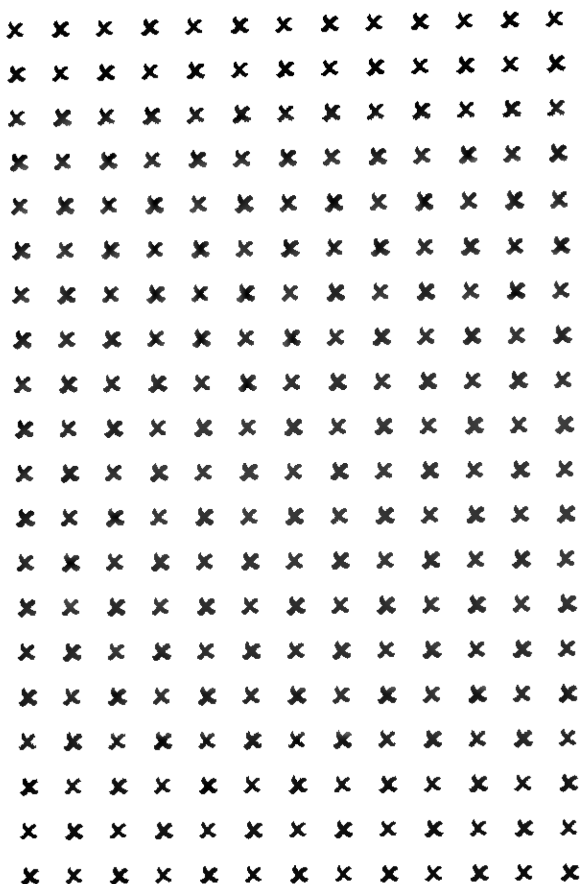


× قبل از چاپ

× پس از پایان نگارش کتاب خاطرات، حتما آن را به چند نفر اهل فن و همچنین دوستانت بده تا بخوانند. به‌خصوص کسانی که خاطراتی از آن‌ها در کتاب آورده‌ای.

× حتی پس از پایان حروفچینی و نسخهٔ نهایی هم اگر نکتهٔ قابل توجه یا اشتباهی در بعضی جاها به ذهنت رسید، نگذار برای چاپ بعد، حتما آن‌ها را اصلاح کن.

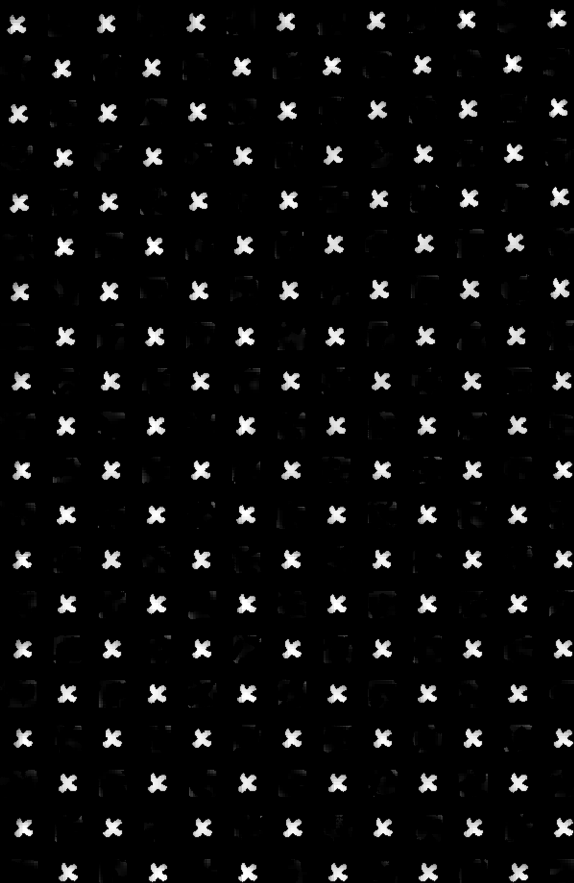
× همهٔ عکس‌های کودکی، تحصیل، محل، جبهه و ... همین‌طور اسناد و نامه‌ها و مدارک را جمع کن، بده برایت اسکن کنند و برای ادامهٔ کار آماده کن.



✖ بعد از چاپ

✖ پس از انتشار کتاب خاطراتت، کار را تمام شده حساب نکن! آن را به دوستان و همرزمانت بده تا بخوانند و از آن‌ها بخواه هر نکته، انتقاد یا پیشنهادی دارند یا اشتباهی در ذکر زمان و مکان حوادث دیدند، برایت بنویسند.

✖ تذکرات و نکاتی را که پس از چاپ کتاب به ذهن خودت و دیگران می‌رسد، در چاپ‌های بعدی حتما اعمال کن.



به‌قلم همین نویسنده:

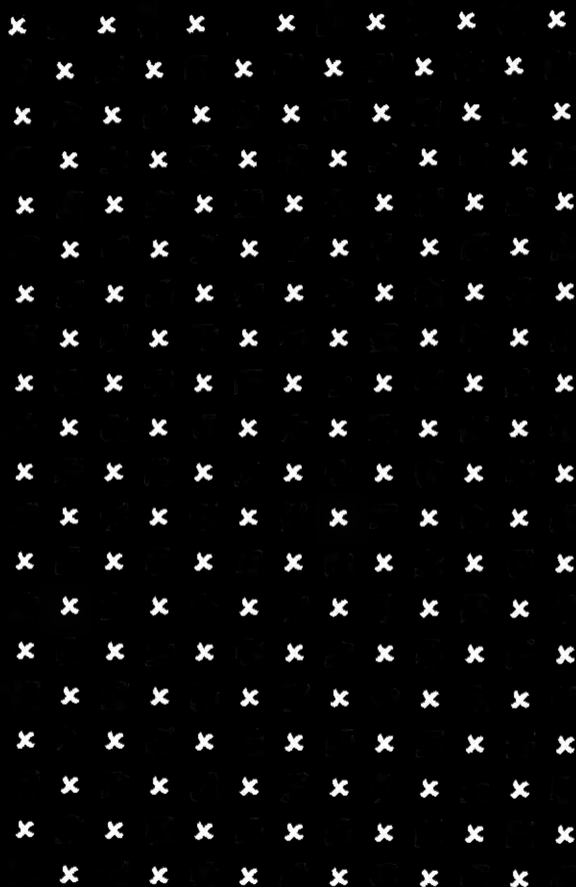
× آسمان زیر خاک: خاطراتی از عملیات تفحص پیکر مطهر شهدا
× آن‌که فهمید، آن‌که نفهمید: خاطراتی کاملا متفاوت از آدم‌های جبهه و پشت جبهه
× آیا می‌دانید[۱]: نکاتی جالب از انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
× از معراج برگشتگان: خاطرات کودکی، انقلاب تا پایان جنگ حمید داودآبادی
× القصة الکاملة للاستشهادیین فی لبنان: ترجمهٔ عربی پاره‌های پولاد ، چاپ لبنان
× پاره‌های پولاد: پژوهش و تحقیق تاریخ عملیات شهادت‌طلبانه در لبنان
× پرواز پروانه‌ها: زندگی‌نامهٔ سرداران شهید حسین قجه‌ای، رضا چراغی، علی‌اکبر حاجی‌پور
× پهلوان سعید: زندگی‌نامه و خاطرات پهلوان ورزش باستانی شهید سعید طوقانی
× تبسم‌های جبهه: خاطرات باحال و قشنگ بچه‌های جبهه و جنگ
× تفحص: گزارش کامل و خاطرات عملیات تفحص و کشف پیکر مطهر شهدا (در چهار چاپ متفاوت)
× چادر وحدت: خاطرات سال‌های بحرانی انقلاب اسلامی از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰

× حماسهٔ ذوالفقار: زندگی‌نامهٔ سرداران شهید یوسف کابلی، علی‌رضا ناهیدی، محسن نورانی
× خاطرات انقلاب اسلامی: مجموعه خاطراتی از انقلاب اسلامی
× خاطرات شکنجه: مجموعه خاطراتی از شکنجه در زندان‌های حکومت پهلوی
× دجله در انتظار عباس: زندگی‌نامهٔ سردار شهید عباس کریمی
× دفاع مقدس در اینترنت: نشانی سایت‌ها و وبلاگ‌های دفاع مقدس و ضدصهیونیستی
× دیدم که جانم می‌رود: خاطراتی از شهید مصطفی کاظم‌زاده
× ستارگان درخشان تاریخ: وصیت‌نامهٔ شهدای مقاومت اسلامی لبنان
× سیّد عزیز: زندگی‌نامهٔ خودگفته حجت‌الاسلام سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان
× شهید بعدازظهر: زندگی و خاطرات مصور شهید مصطفی کاظم‌زاده
× عقل درخشان: زندگی و خاطرات سردار مقاومت اسلامی لبنان، شهید حسان اللقیس
× کمین جولای ۸۲: ترجمهٔ انگلیسی AMBUSH OF JULY 1982،
× کمین جولای ۸۲: روزشمار گروگان‌گیری دیپلمات‌های ایرانی در لبنان
× نامزد خوشگل من: خاطراتی ناب از دفاع مقدس و بعد از جنگ

- یاد ایام: خاطرات حضور در جبهه از سال ۱۳٦۰ تا ۱۳٦۷
- یاد یاران: خاطرات حضور در جبهه

✖ نشر نارگل منتشر کرده است:

- مدیر ۲۰ | سهیلا عیسایی، مریم‌السادات تقی‌زاده، مینا خازنی
- جنگ و لودرچی | مرضیه نصرالله کلانتری
- گل‌های کاغذی | محمدعلی گودینی
- فروشنده موفق | عاطفه پورحکیمی
- در قلمرو سایه‌ها | احسان احمدی، سمیه شاه‌حسینی
- آدم شدن چه مشکل! | سیدحسین هوشی‌سادات
- از صدای سخن شعر | حسین قرایی
- هدیه به معبود | افسر فاضلی شهربابکی
- پهلوان سعید | حمید داودآبادی
- خورشید مدار ٦٦ درجه | محمودرضا فرقانی
- روایت سفر سوریه | محمد تاجیک
- بر مدار عشق | محمدرضا آقاسی



- خاطرات هرکس، در جای خودش مهم و ارزشمند است، چون هر فرد در موقعیت زمانی و مکانی خودش بر آن‌چه روی داده تاثیر مثبت یا منفی داشته است.
- برای نوشتن خاطره، قرار نیست دوره‌های نویسندگی داستان و رمان را بگذرانی یا تکنیک‌ها، فنون نگارش و حضور در کلاس‌های آموزش نویسندگی و ... را طی کنی.
- همین که احساس نیاز کردی خاطرات خود را مکتوب کنی، حداقل ۵۰ درصد راه طی شده است.



نشر نارگل

۶۶۹۸۹۳۵۶
۶۶۹۸۹۳۶۰



